

و پیغام آنکه خونت فراخ وزد و خورد و بگرفت شود
 کسی که عقب کار خود رفقه مگریم را اسوده گشتند
 اعضای اینک جواب دادند اگر شمار برای اجرای
 قوانین شریعت آمد ما بی بسیار خوب و الا بجا
 نبودیم کنیم که همین اشغال از طوریان بنا کردیم
 و دنیا جمع آوردی بسیار بی شکل یافت خلا
 مدت چهار ماه عین الدوله و شجاع نظام و دنیا
 و فرغام که هم یک صاحب ادوی معتبری بودند
 با مردم بگویند کردند و تصرف تیره بین گشتند
 بعد از آن زمان آمد و برای دولتیان بواسطه
 نبودن پول و سختی اذوقه مانع بگشتند آمد
 موقت همانند الا افاضل بهار دولت استعدا
 دوباره فرستادند از هم کاری از پیش نبردند بالا
 چون دیدند که مواجعه مقاومت دشوار است

تبریز را مخصوصه و نگذاشتند اذوقه برای اهالی وارد
 شود ولی بقولسوخانیها و گادگزاریهای مادجه
 مرتباً اذوقه میرسید ، تبریزیها چون کار را سخت ^{کنند}
 بقولسوخانیها تهدید کردند که اگر اذوقه ^{نشان}
 بقولسوخانیها نمیرسیم و نمیگذاریم اذوقه بشما برسد
 ایشان هم بطهران مخایر کردند و از سفر آوردن
 مختار خودشان دستور العملهای لازم در این
 خصوص خواستند و زیر مختار انگلیس و روس
 نظرسپولیتیک وقت میان دولت و ملت ^{بنا}
 و خواستند نزاع را ختم نمایند محض پیش ^{مقصود}
 برای تبریزیها بخرند مهلت گرفتند که آنها تهیه
 اذوقه کنند و خودشان هم ضمانت داده نمایند
 در این موقع روسها اذواطلب شدند که برای
 تبریزیها اذوقه وارد کنند و اهالی تبریز غافل

از اینکه روسها چه قصد دارند که همراهی آنها را بپذیرند
 روسها باین بهانه توپخانه و قورخانه وارد شهر
 کردند و شروع ببعضی اقدامات نمودند پس
 از مذاکرات سفارتین با محمد علی شاه بالآخر
 او را ارضی کردند که مشروطیت بمملکت بدهد
 (۱۴) دیسج الثانی (۱۳۶۷) دولت از طرف خود
 اعلان اعطای مشروطیت و افتتاح مجلس انتخابی
 و کلاً از انتشار کرد اردوی دولتی از اطراف تبریز
 متفرق و عین الدوله بطهران مراجعت نمود
 و گنمش تبریز اختام یافت ولی چون نشر اعلان
 برای اسکات بود و مردم فهمیدند غرض شاه
 همراهی نیست باین جهت در تمام ولایات بواسطه
 تحریک مفسدین هر چه و سرچ بود و هیچ قوه نیوان
 اذا شرار جلاو گیری کند چنانچه در طهران با وجود

اینکه حکومت نظامی بود هرچ و مرجع شد و مجمع کشیک
 در سفارت عثمانی متخلف شدند و در مشهد اهسا
 حاکم را بیرون کردند بجایه بن رشت اقا بالاخان
 حکومت انجا را گشتند و سپه دار حکومت را مقبل
 رشت را تحت نظم آورد بعد از انجا با عده از مجامید
 فریت طهران نمود در اصفهان همصا السلطنة
 که سر کرده ایل بختیاری بود از در تعذبات
 اقبال الدوله زامیدید وارد اصفهان شد اقبال
 الدوله بقولسوخانه پناه برد بعد از چند روز
 بطهران رفت و همصا السلطنة حکومت کرد
 حاج علی قلیخان سردار اسعد در این اثنا از بند
 بوشهر با اصفهان رفت و تهیه کافی دید و بطرف
 طهران حرکت کرد از آن جانب سپه دار هم که با
 عده زیادی از بجایه بن و قفقاز بسمت طهران

حرکت کرده بود مثل منزل منزل هر جا را منظم میکرد و پیش
 میرفت تا آنکه نزدیک طهران آمد این خبر بگوش
 شهید علیشاد رسید مضطرب شد عده از قشاق
 بجلو گیری آنها فرستاد و خودش از باغ شاد ^{واقع} ~~شاد~~
 آباد رفت در آباد امک بن دو عسکر جنگ ^{واقع}
 اگر بخیار بها نپذیرند بجاهدین شکست خورده
 بودند ولی قضا را سزاوار است رسید و غلبه
 با بجاهدین شد صبح روز (۲۴) جمادی الثانیة
 سزاوارین با جمعی از بجاهدین وارد طهران شدند
 و مستقیماً مجلس آمدند و اهالی طهران که منتظر
 چنین روز بودند گشته دستها را سلاح ببهارش
 میفشند و از برای پیشرفت مقاصد خود کوشیدند
 و ناسه روز زد و خورد بود جمعی از طرفین کشته شدند
 قوای دولتی ضعیف شد و شکست خوردند روز

انتقاد

سوم محمد علی شاه با یکی از اعیان خود بیست و پنج
 رفت همین روز در غار مشهور بهادستان مجلسی برپا
 از رؤسای مجاهدین و شاهزادگان و اعیان و
 و کارهای این تشکیلات شد و هر متفق القول بای
 بمنزل محمد علی شاه دادند اعلام حضرت احمد شاه
 و آنکه ولیعهد بود بسطنت انخاب و حضرت
 که از اشخاص کار دیده و محترم بود بنیای سلطنت
 موقتا برقرار و معین گردید محمد علی شاه بنام
 هیئت کرد

افزون بر این برادر زمانه و بنوی (یکی از اعیان خود) ^{که او را پیش خود}
فصلی در بیان انتقاد حضرت شاه
 بدانکه بعد از خلع محمد علی شاه روز بروز بر انتقاد
 مماثلت ایران بواسطه نفاق اهل انساب ^{شاه} جنینی
 میباشند و شایسته ^{بود} که مردم اینجاد و انساب ^{شاه} و وفای

باشد و البته در تمام نقاط فتنه و فساد بود تا آنکه در
 هفتم ذی الحجه الحرام هزار و پانصد و بیست و نه
 (اولیتما نوم) نوس منتشر شد یعنی دولت روس
 توسط سفراء خود از ونداء و وکلای این امر مریگی
 مطالبی را جدا تقاضا کرده بود از جمله غزل مسیو
 و دیگر غزل مستشار و دیگر آنکه حرکت حکام بولا
 بتضویب سفارتین باشد و غیر ذلک تمام این
 مواد را در مسجد گوهرشاد در ساعت شرب مانند
 حاج شیخ مهید سلطان المتکلمین برای اهل این
 روی منبر ایستاده قرائت کرد این پیشنهادات
 ایران و پیران کن در غلوب مردم ناآثیری عظیم کرده
 و همین مسئله سبب شد که بعضی از علماء عتبات
 عالیات که پیشروانها مرحوم آیت الله خراسانی بود
 خانم حرکت بسببش مشهور شدند که در پرتو لیکن

افسوس که در همین عالم ربانی اخوند ملا محمد کاظم

خراسانی بسری باقی ادتعال فرمود .

توضیح آنکه در بیست دوم شهر ذی الحجه الحرام ۱۲۲۱

مرحوم حجة الاسلام شیخ عبد الله مازندرانی ^{سبط}

انجمن سعادت اسلامبول مرحوم آقا شیخ ذبیح الله

دبیر انجمن خراسان خیر فوٹ آقای لغوند ^{اللهم} ما

تلاکراف ابلای نمودند و حاصل مضمون تلاکراف

این بود ایت الله خراسانی با علمای نجف حاضر

وطن مالوف بقاصله چند ساعت فحاشه کردند

الحق این مصیبت که در نظر اهالی ایران دشوار نمود

و مردم خراسان در نقاط عده پدیده مجالس تضرع

منعقد نموده تا چند روز مخافتل فرحیم امتداد ^{شد} داد

تعبیده ذیل که از نتایج مؤلفانست در مشیه

ان جناب گفته شد

قد تفرغ من الامور الا لبيد
 عطفت كما من تورا اللوح
 يا بني لا رزاقوا ولا رزاقوا
 وابكوا التيموا الشبرا والاملا
 فاهو المراد من علمه التقوى
 فانضج يجرى الطبع مصباح
 عاشق في ارض السمرقند لما نرى
 ليه لم يتوه هذا الصبر غيا هذا
 لا ولا والله لا دين الا له هذا
 كيف لا يباو هذا السر في كماله
 ومع الكفر مبدئ الشك في كماله
 بملا الله بالخير فسطا
 يا اما العاصم حيا لنا من
 وانتم متمسكين بظلم لا يفتد

من تفرغ كفو ولا مثل الى يوم
 هتم من فقد انه ركن الحصر و
 من يكتم رزقه التسبع الشداد
 بل كمن لا يفتا في الاطراف
 قد انما جيماني الحلال الحرام
 كاذم الشيط غوا الله مشكوا
 وعله تم الى الطوبى فهاها الحما
 مندوكا التي اشد اعضاء
 فكما يفعل ولا يفتى الى يوم
 لم يوسق حفظا ايام من كيد
 فاشرك من يفتن طوبى من
 من ظلمنا وجرنا واقتننا
 ان نرى لا وهو فاعاليك
 من سواها الاما دجيت هذا

تولیدین طبع اللطیف و الفیاض و در این عالم بزرگوار
 عجله منکرین و غلغله و بجزند و غیره مشایخ مشایخ
 چنانچه در این عالم مشایخ اکابر مشایخ مشایخ مشایخ

بر عدد فوق : غیر از این همیشه

بالحقیقت بعد از این تعداد در این عالم مشایخ مشایخ مشایخ
 برای پیشرفت مقاصد کس و مانی و غیره مشایخ مشایخ
 برآمدند که کار ایشان را یک طرفی کند مشایخ مشایخ
 نسوق فاد اوائل فناء مشایخ مشایخ مشایخ مشایخ
 بدین سواره و پیاده با تو پختا نرو و غیره مشایخ مشایخ
 زمان از دروازه بالاسیا بان وارد مشایخ مشایخ مشایخ
 و از کوه تا اگر افتخارند و دریم مشایخ مشایخ مشایخ مشایخ
 با او که میفرستند به همین ترتیب تا چند روز مشایخ مشایخ
 داخل خراسان میشدند تا آنکه به بیست و بیست و بیست و بیست
 قزاق و خالواد با افسرهای مشایخ مشایخ مشایخ مشایخ

آرد و بقی مقام گرفتند **مرکز** **الدوله** که آن
 زمان **والی خراسان** بود از آنها پند برای نموده **بزرگان**
 و **سربازخانه** و غالب منازل اطراف آرد را برای
 تحلیف نمودند ، چندی نگذشت (شبهه شد)
قوسول روس از اعیان و اشرف شهر **سماوه**
 کرد و بانها چنین اظهار داشت چون خراسان
 بواسطه همه مشروطه و استبداد مانند سایر بلاد
 گرفتار فتنه و فساد است این عده از قشون را برای
 حفظ رعایای خود مان وارد کرده ایم و البته مقصود
 دیگر نداریم ، خلاصه چون قوسول دانست رؤسا
 و اشرف شهر با اوضدیت نذاوند بخمال پیشرفت
 مقاصد افتاد و شروع بکار نمود **سید محمد** و
 که ملقب **بطالب الحق** بود و بواسطه شرارت او را از
 طهران تبعید کرده بودند **باپوش سفیران**

شریک گرانهم مقصود بود و مدت شاه دودمانه
 میرزا جعفر مختصان بود گول زد و بوعدهای بی اصل
 آنها را فریب داد و محک شد که آفتاب نا انبیا شود
 و افرازم آوند (من خود قبل از شروع کرد نشان
 بعینات که اوقات قشرباستانه رضویه میدید
 این دو نفر را که در ذواهای حرم محترم نشسته بودند
 مذاکرات محرمانه اند ، بالجمله یوسف خان که
 از ترس نمیتوانست از سخن بلکه از مدینه خارج
 بواسطه روابط معنوی اش با فونسل جوان پیدا
 کرده از محل مختصان بیرون شد در محله کشور بود یک
 قبرستان میرزا بجای تشکیلات داد و مردم را بسوی
 محمد علی شاه دعوت نمود و کاغذی نوشت که
 حاصل مضمونش این بود ما ملت عبور و مردم
 خراسان مشرف طر نمپوزا هم انجمن و قها بین انما انما

اگر شاه را بسطت ایران همیشه هم محمد علی شاه
سلطان محبوب خود مانا خواهانیم و آن ورقه را
بمختار بخبر داد که مهر کنند تا اینکه چیزی را بطانق
احمد اطراف خودش گرد آورد و البته با آنها چیزی

و همچو این بیای میگرد

فصلنامه

در کجا چشمه بود شیرین (مردم و موعود بود) ^{اینند}

روز بروز جمعیتش زیاد میشد تقریباً سه روز بعد

نایب علی کبر نوغانی برآست طالب الحق با جماعه

اگر اراذل و اوباش در نوغان مجلس ادا کنند و آن

طالب الحق در آن مجلس نطقها نقل شد که مشروطه

کفایت و طالبان کافرات دمورگانان با این ^{نقد}

تا اذرات میخواهم نظیره یعنی چه عدلیه برای چه

مالیه چه فایده دارد تمام آری با اذرات با بیند

کافرا خلاصه این دو مجلس بتوسط زاپور و حبی

اگر یکدیگر باخبر و از مراتب واقعه مستحضر بودند
 در ضمن کارشان بالا گرفت و ماده فساد قوت
 یافت یوسف خان با پیروان خود از مرکز گردا
 سید محمد با اتباع خود از نوغان با علم و بیعت
 حرکت کردند و بجانب مسجد گوهرشاد روان
 و با صدای زنده باد فلان سره باد بهمان
 پاینده باد اعلام حرکت محمد علی شاه وارد مسجد
 جامع شدند بعد از اجتماع مردم در مسجد
 طالبان منبر رفتند مردم را بهشتن اگر
 و آنها را اطمینان داد که نرسیده خوف نداشته
 باشند ، غرض ما از این آرزو خام اینست که
 ما را بیچارهیم و مظلومیت خودمان را با
 انظار و آوازه و بیچارگیهای ما بفرستید
 تا که منتظر مقدم شما باشیم تا چند حکوم

بِسْمِ اللَّهِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ
 السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ
 الَّذِي هَجَّ آخِرَانَ يَوْمِ الطُّنُوفِ

در عهد جماعتی احیاء قاجا شد واقعه کرب با تازه دیگر بار

افسوس که در طوس تو پستیم روی
 شد مندم الرکن حریم شه ابرار

سلطان خراسان شه لعلیم و لای
 غرمانیر او نه ملک ثابت و سیاه

آن زاده موسی که با امید و صا
 موسی ارنی گوی مقیم است در بیا

شایکه چو عیسی نعلایش کند فخر
 شامان زمینند در انعامیه

بستند میان عیسویان تا که
 در گاه جلالتش را با تو پستیم در بار

ناچند زمان حاضر باشیم برای دیدن سفک دما و نهیب

اموال و هتک اعراض (من خود بدم بگروزد که کهنه

پهلوی کیشخانه در بانها منبر رفته مردم را می گفت

تفصیل در این واقعه ^{بسیار} تحقیقت
 یک قطره زرد یا آبی است ^{بسیار} زرد
 گذشت پوز دارها آیت کبری
 آن عالم دانا که مدعی خود بود
 شخصی شب و روز غمگین ^{بود}
 چون دید کسی شده کفر مجاز
 از سوی او ظلم و ستمکاری در بار
 دانست که هیچ رود ^{دست} دست
 هم ملت چاره شو خوار و ^{مرد} مرد
 با خویش ^{دست} دست که بایست که
 از بزرگداری این ^{دست} دست
 آنکه حضرت شایسته آن ^{دست} دست
 ما را از این قدم خود خوشوقت کرد ^{دست} دست
 خوب و الا ^{دست} دست که اف می کنیم بی طراکاد ^{دست} دست
 که امانت ما را ^{دست} دست که ما کافر بی صاحب ^{دست} دست
 امانت ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست
 ما را از این ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست
 یوسف خان ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست
 سخن ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست که ما را ^{دست} دست

ان ملت دولت را آنچه خود
از با غفلت سرگماشته
در کشتن خود و اینده نمانی که امروز
برشت مسلم که کنی عام خواهم
قرداست که در محله عدل الهی
شمرنده شو که کنی حکم خود

این بود که فرمود مردم بر ما
مشروطه بود عدل مساوات محازات
این حکم چو از صورت احکام بر ما
بی برد غفلت است اگر نماند
جمعی که بودند مخالف نجما
گردن نهادند که پیشتر و لی

در میان ما شورش گشته بود
(بر منبری شده است دنیا) (خامش بنشین بر منبر)
همین قسم شیخ علی اکبر نای که از ترکها می خارجه بود
روی منبر رفت و مردم را بنده بیانات و لفظ بیادگی

همینکه این شیخ را بیشتر از بگر بگر روی منبر نهادند
باری میگفت ای ملت از خواب غفلت بیدار شو
که ثروت و شوکت شما را با پیهها بردند
که مذهب دین و شریعت شما را دموگراتها از کفشان

(مشروطه)

تا جری نیش که بود در رخ چاه	تا جری نیش که بود در رخ چاه
مکان یقین کرد که دیگر نه در	مکان یقین کرد که دیگر نه در
هر کس بدی مصد کاری بگوش	هر کس بدی مصد کاری بگوش
افسوس که نه شده معنی این لفظ	افسوس که نه شده معنی این لفظ
کردن نخستین همه اظهار جفا	کردن نخستین همه اظهار جفا
دیدند چو مشروطه بایشان	دیدند چو مشروطه بایشان
مشروطه خوانان بر همه شما اسپهلا یا فاشند	مشروطه خوانان بر همه شما اسپهلا یا فاشند
بتمام اجناس مالیات خوانند بگت نکند	بتمام اجناس مالیات خوانند بگت نکند
بر شما خایه کند در عهدم این اساس بگو	بر شما خایه کند در عهدم این اساس بگو
بماند زبان پر میشد	بماند زبان پر میشد
احکام طلب چیست جرات صحبت داشتن	احکام طلب چیست جرات صحبت داشتن
فرضاً چیزی هم میگفتند و ثوبی از ساکت	فرضاً چیزی هم میگفتند و ثوبی از ساکت
دانش را که بینی بخنبار	دانش را که بینی بخنبار
اندک اندک بر عهد مسجد بان افزوده	اندک اندک بر عهد مسجد بان افزوده

این جمع سنا شود چو بدان قوم ^{نصف} گشتند بیافوی محرم بکار علی اندا
 زهر برمدی با عده کشند یا کرد ^{غافل} که جبار را این قبا و کاد با
 نوبت بخراسان چو رسید او ^{آورد} در جمیع خود لشکر بسیا
 از پیشین گشا که پدید گشت ^{گرفت} ز شمارند پس در شهر
 در مجلس خود خواند گروهی ^{گرفت} بگفت بگوشی که باشی با
 زویش خراسان فرقی چند ^{گفته} کرده این را از آن پند
 هر چه چیت با ائمه ^{گفته} که در حدیث کتب
 که اقا بان شکر از ائمه ^{گفته} با خود نشان بگراه کنند
 مجلس تفریق بر آنی ^{گفته} حاج اعتضاد التوکید که چنانچه
 اورا بقتل سنا بند ^{گفته} برده اند و سنا جانده که
 در شبستان امام ^{گفته} محمد تشکیل دادند و از ایشان
 و بگوگ کردند ^{گفته} بعضی برضا با جبار آمدند و با
 آنها اظهار مسامحت ^{گفته} نمودند پس از بچه
 مجلس فرجه چون عده ^{گفته} شروع شد از اینها دست برد

تاریخ
تاریخ

جمع پرواخواهی سلطان فکو
 فریاد پدید آمد که آن و لا اله الا
 مشروطه نخواهیم و قوام این حکومت
 مانع شرعییم و همین بنده داد
 عدلیه و نظریه بود شعبه فحش
 شکرست مازین کفر است بر این
 من بعد بر آنکس که بود اهل این
 خوش در دو خانه او است گونیار

در هر گز و معبر و هر مجلس و مجلس
 گشتند روی آن از آن جوان جانب
 گشتند بی زشت ز برابر و ز احمق
 آن مسجد جامع بدی معبد برابر
 شد بطاعت غیر و گفتا بخلا
 تا چند بخواه اندای مردم

دو دست شدند طالب الحق

با چند نفر مخصوص از رؤسای اشکارد در انطاق
 روی کفشکن متصل بصفه سنگ چهار پایه مسکن
 گرفتند و باقی از تفنگداران میان مسجد و بازار
 سر شور متفرق شدند بوسف خان صحن جدید
 ز اذاد المحکومت خود قرار داد سراجچه روی حوض
 آبیاد را با اجزائی که متصل بسراجچه بود بنمودند

یکین ز غراسان بخمارش و نکست
 آخند همی پیروی شخص خطاکا
 حکمت چو الله غراسان شد کن
 بروید گذارید و خوفید از خدا
 مشروط بود کفر و تبید او بود
 این مستبد او بود در بیست
 از سو و در یوسف نگار که بود
 سردار لقب زانکه مکان کرد سرا
 بر حسب ابر غیر و گشا که میرا
 قصدی بخیر از برهی قضا فکا
 ای کس از انباشت کاش گویم
 کار روز شمار نبود با او در کار
 حضرت شاهنشاهی که بر کار
 در خاک شاد آمد با لشکر بی
 اختصاص از آن مکان
 دیگر را به توفیق خویش و کار زدند
 از طاق مهران و تهر بیاد با
 از طاق دیگر که این جزایان را
 در پیران خانم و شکر خان
 و عیسی و خان و عیسی خانم فراداد
 کرد و در
 یوسف خان با بهریت خود پشت با هم
 گفتند
 با هم رفتند و از مشق نظامی میداد
 بعد از آن

از سخن بگو این خبر امروز رسیده است
 از جانب قونسول با مرده و در
 بایست که پیشم همه خودم
 که در عشاق همین خواجده
 باشد که زخم رخنه بارگان آدا
 بر چید شود زینب شستی و آت
 بانی و دوگراتی از هم نه بید
 باری بر فوج چیل کرده و در
 گفتند که طالب شایم و ندایم
 رای بخوار رای شما حضرت
مشق ذرات کلید میانه سخن
 جمع نمود با لای خفته منظر این منظر این منظر
 برای شمع قلوب عوام نایب نقل میگو
 من از ناد که نهیم که در شجاعت و تصور ما اند
 باشد که با این شمشیر که او اشاره میکند بشمشیری
 که خنابل داشت ایوان شادام صفا کنم و بیست
 او اینک اش بر گانم گاه همیشه سر و دست نکند
 براس نداشتند باشند ناز کجاست ذابیم بیک ذابیم

بنا کرد از این فنند و آشوب میاید	شد بسته ره داد و بسته از همه جا
بستند و کاین بکاشانه	در فکر که آیا چه شود عاقبت کار
شب تا ببحر حشر کمتر میاید	از صفت تفنگ و مورد مردم خونخوا
در پای حرم ز اول بسته	مردم شد از فیض بیرون و زوار
جسمی که بدنی واقف است بر آسایش	هم با خبر از جلد بهای بیکار
رفند و ز باران صحت گشود	کاین طریق و روش فرود آید
اکنون بود وقت نفاق ای مردم	زین شش نخواهید زبردستی کفایت

و فتنه برای ما مهیایان بود موجی

برای هیچ چیز احتیاج نداریم، سپس نیمساعت مردمان
 و امید داشت بگفتن زنده باد فلان مرده باد بهمان
 و البته با اشخاص محترم حرفهای زشت میگفت

(وای اگر از پس مرده بود فردائی)

طالبان حق هم روزها منیر گشته از مشروطه و مشروطه
 خواهان بد میگفت و اهالی خوانان را به کاین سنا

مشروطه شود امید گوئیم چه خواهد شد
 تا اگر میسر شود چاره آن کار
 متفق و متحد و یکدل و بهر راه
 مقصود شما چیست تا بید خود
 گفتند که ما را نبود هیچ تنگنا
 جز اینکه نمانیم ادارات بگنند
 تا چند نظمیته با جور و حکم
 تا چند بمالیه سپاریم را
 تا چند با مفسدگان ناز و فرود
 تا چند مجازات مکافات کار
 میان ادارات بهم برزده خواهیم
 برضه شریعت شد این سواد
 بستند موافق که باید نگذاریم
 نظمیته و عدلیه و امنیه کن کار
تجربین و غیب میبوی **منشی نظام**
 که در پیش نظمیته وقت بود چون وضع و این شکل
 دیدند رکن الدوله رفت و او را از مراتب مستحضر
 نمود و ختمنا و ای خواست که و الی اجازه نفع
 آنها را بدهد و بوی گفتن این اجتماع را غایب
 مکرور و خاتمیت بدی خواهند بود که اگر آمدند
 از شورشان جلو گیری نشود بعد از آن قطع ایشان

ریشانه بر والی که مراد از کتله	آشفته
بد وین از این طائفه ریشانه	نظریه چو آنکه شده از این طایفه
یا آنکه زانکت است این جمع	گفتا که از این پیش نازیم
در پدم اساسی بود مجمع	یا آنکه بود وقع مر این فرقه نایم
هرگز نبرم صفت این بقعه	شهادت بفرمود که هرگز نبرم حکم
بود در پی صد و صد و آنرا	از بهر مر این قوم که بی اصل و تبار
شدت در آمد و شد در پی	بارخی او در فرقه و آشوب فرود
لکن حال است	از هر دو طرف که خود کرده
(بمنبر می که بر آید و پانجا)	ناراضی و شورش
(بگردونش از کج بر نیک)	(در پی که اکنون گرفته است)
حکومت اجازت فرقه آنها را نداد و از مساعدت	دورش هجرت از دکان
با نظریه بجای داشت تا اینکه در او انوماه صفر	
کار بوسه جان فوری العاده بالا گرفت بدوجه که	
زاتق و غاتق شهر شد دیانت و انجانی و ساینده که	